



سوسنی چلیچراغ منی

جمشید خورشید

اظهار سپاس،

از دوست و هم‌صنفي عزيزم ظهير احمد اوكتاي خالقي كه با احساس مسووليت در قبال حفظ ارزش‌ها و غناي فرهنگي ديارمان هزينه مالي اين اثر را به دلگرمي پذيرفت و از محترم استاد وحيدالله فرهنگد برادر شادروان جمشيد خورشيد كه با بزرگواري شان اجازه نشر را برايم دادند.

م. توران



سوسن چلچراغ من

گونه اثر: شعر

شاعر: جمشيد خورشيد

ويراستار و آماده‌كننده به چاپ: محبوب الله توران

طرح جلد: ذبيح الله عزيزي

برگ‌آرا: محبوب الله توران

ناشر: انجمن فرهنگي آيدين افغانستان | كتابخانه منگوپيديا

سال نشر: ۱۴۰۴ ه.ش/۲۰۲۵ ميلادي

محل نشر: انتشارات خراسان قديم - كابل

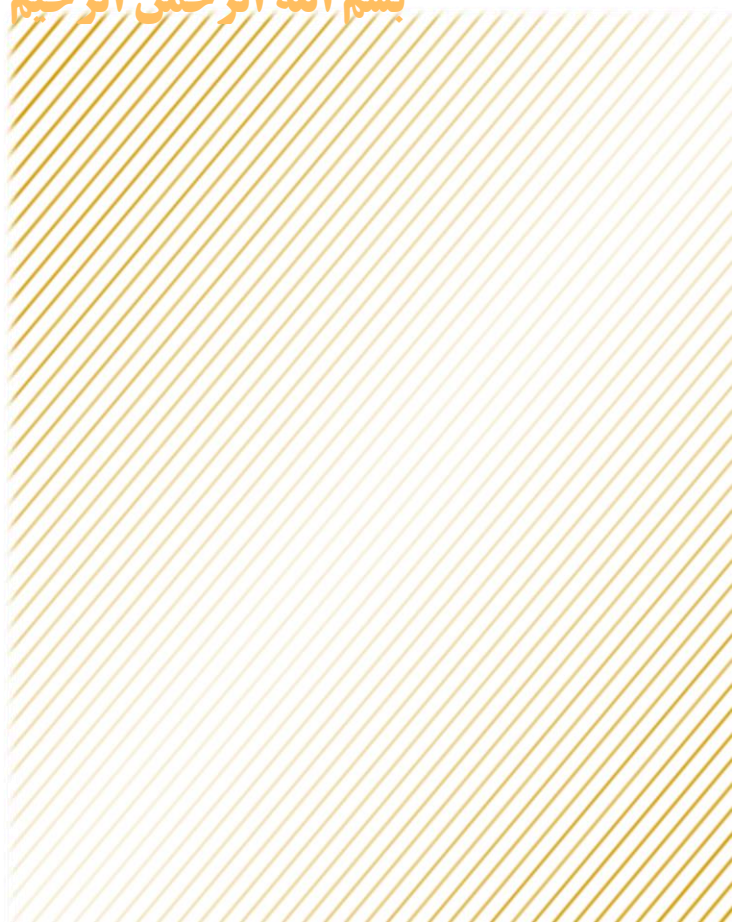
تيراز: ۱۰۰۰ جلد

آدرس مطبعه: كارته چهار، روبه روی انستيتوت تعليمات تخنيكي و مسلکی، پهلوی قصر عروسی شاهزاده شهر، مارکیت

عروج، منزل تحتانی، دکان ۲ و ۳، انتشارات خراسان قديم - کابل

نمبر تماس: ۰۷۹۹۴۷۶۲۷۱ - ۰۷۶۴۸۰۸۵۸۵ - ۰۷۸۸۸۰۸۵۸۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



پیش کش به مادرم، پدرم و همسر به پاس بزرگواری و فداکاری شان

ج. خورشید

صدایی از روشنائی، اندیشه و تعهد

«سوسن چلچراغ من» نام کتابی ست که در خود روشنائی یک جان بیدار و پژواک اندیشه‌های بلند انسانی را جای داده است. این اثر مجموعه‌یی از سروده‌های شاعر شهید، جمشید خورشید است؛ مردی از تبار صداقت، اهل تعهد و پرورش‌یافته در بستر درد و مهر و آرمان.

شعرهای این کتاب از چارچوب بیان صرف عبور کرده و به تأمل و تجربه بدل شده‌اند. این اشعار گاه زمزمه‌های عاشقانه‌اند، گاه فریادهای خاموش یک وجدان اجتماعی و گاهی هم نجوای فلسفی انسانی که به جهان پیرامون خویش می‌اندیشید و برای اصلاح آن می‌نوشت. واژه‌ها در این مجموعه نه زینتی سطحی، بلکه زبان روح و ذهن خلاق انسانی‌اند که می‌کوشند از میان غبارها راهی به سوی روشنی بگشایند.

جمشید خورشید در سراسر زندگی‌اش آموزگار ماند؛ چه در صنف، چه در جامعه و چه در متن شعرهایش. او نه تنها شاعری روشن ضمیر، بلکه برادری مهربان و الهام‌بخش برای من بود؛ آموزگار زندگی و ادب، هم‌قدم و هم‌فکر در مسیر دانش، فرهنگ و مسئولیت اجتماعی.

این برادری تنها در پیوند خانوادگی خلاصه نمی‌شد؛ بلکه شکلی از هم‌زیستی معنوی بود. ما سال‌های رشد را در کنار هم از شهر میمنه تا شهر قیصری در ترکیه،

از نیمکت‌های مکتب تا صنف‌های دانشگاه در مقطع ماستری و از لحظات سخت زندگی تا لحظات افتخار دوشادوش پیمودیم. این کتاب در کنار محتوای ژرف شعری سندی نیز بر آن رابطه انسانی و شریف است.

«سوسن چلچراغ من»، امروز نه تنها بازتاب روح و زبان شاعر است، بلکه نشانه‌یی از نوری ست که حتی پس از خاموشی جسم همچنان می‌تابد، تا باشد دل‌هایی را بیدار، اندیشه‌هایی را روشن و نسل‌هایی را به صداقت، خدمت و مهر دعوت کند.

با احترام و مهر،

وحیدالله فرهمند

۱۳، ۲، ۱۴۰۲ ه.ش/فاریاب

شادروان جمشید خورشید از جمله افراد فرهیخته، توانا و پرتلاشی بود که مدتی به صفت استاد در مکتب آیدین فاریاب ایفای وظیفه نموده و شاگردانش را با روحیه وطن دوستی و صداقت تربیه می کرد.

آشنایی من با استاد خورشید دوران خیلی دور از این برمی گردد و در طول این مدت روزهای خوبی را باهم پشت سر گذاشتیم. چیزی که به صراحت می توانم بگویم این است که شادروان خورشید برایم همانند یک برادر بود. اما او با سفر بی بازگشت خود ما را داغدار کرد و به سوگ نشاند.

رحلت استاد خورشید برای تمامی نزدیکان و دوستانش یک ضایعه بزرگ و جبران ناپذیر است و اما برای من که سال ها مانند دو برادر باهم بودیم و فراز و فرودهای زندگی را در کنار هم تجربه کردیم، به مثابه از دست دادن یک یار و هم فکر خیلی عزیز ضربه مهلکی بر پیکرم وارد نمود که بار این غم سال ها بر دوشم سنگینی خواهد کرد.

مأوایش فردوس برین باد!

عبدالرحیم تیمور

مدیر لیسه خصوصی آیدین فاریاب

۱۴۰۴ ه.ش/میمنه

یادی از استاد جمشید خورشید

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز

مرده آن است که نامش به نکویی نبرند / سعدی بزرگ

سخن بر سر یکی از انسان‌های خوب و مهربان دیار ما شادروان استاد جمشید خورشید است؛ جوان بسیار پاک و پاکیزه‌سرشت که سوگمندانه زندگی دیگر برایش مهلت و فرصت نداد تا بیشتر در این جهان بی‌بنیاد، نفس بکشند و چندی دیگر در میان خانواده، دوستان و هم‌میهنان گرمی خویش باشد.

بنده نخستین بار زنده‌یاد استاد جمشید خورشید را در یکی از روزهای هفته نخست ماه حوت ۱۳۸۷ خورشیدی، هنگامی که تازه به عنوان رئیس دفتر کمیسیون مستقل حقوق بشر ولایت فاریاب گماشته شده بودم، دیدار کردم و باید بگویم که پیش از آن نامبرده را از نزدیک ندیده بودم و با جناب شان هیچ گونه شناختی نداشتم.

بنده پس از اینکه با روان‌شاد استاد جمشید خورشید، جوان خوش‌رفتار و نیک‌کردار فاریابی آشنایی پیدا کردم، بی‌گمان منش فردی و شخصیت اجتماعی‌اش از چند سو برای بنده بسیار دل‌کش و دل‌پذیر بود:

۱. از نگاه ویژگی‌های اخلاقی و رفتار فردی؛
۲. از نگاه رفتار اجتماعی در میان مردم؛
۳. از نگاه تلاش در بخش‌های علمی و فرهنگی در نهاد آموزشی آیدین؛
۴. از نگاه داشتن ویژگی‌های رهبری خوب و مدیریت رفتار سازمانی؛

۵. از نگاه داشتن انگیزهٔ مهربانی و دلسوزی به همه شهروندان دیار ما به ویژه برای دانش آموزان؛

که اینک جا دارد در بارهٔ هریک از گزینه‌های ارزش مند یادشده دیدگاه خویش را در چهارچوب چند گزاره، بنویسم:

- از نگاه ویژگی‌های اخلاقی و رفتار فردی باید گفت که زنده‌یاد استاد جمشید خورشید یک انسان خیلی اخلاق‌مدار، خوش‌رفتار، نیک‌اندیش و نیک‌کردار بود که بی‌گمان سیمای خوب و لبخند همیشگی و گفتار نیکش با دوستان و آشنایان، بیشتر از همه روشنگر و نمایانگر خوبی‌های وی بود و با همه رفتار نیک و بسیار دوستانه و مهرآمیز داشت و هیچ‌گاه نمی‌خواست کاری کند و یا سخنی بگوید که دیگران را از خود آزرده و رنجیده سازد.

- از نگاه رفتار مردمی و اجتماعی نیز تا جایی که بنده آگاهی و به یاد دارم، نامبرده در میان شهروندان ولایت فاریاب از جایگاه خیلی خوب و شایسته برخوردار بود و از میان شهروندان فاریابی کسی را نمی‌شناسم که از شخصیت، منش فردی و کارکردهای روان‌شاد استاد جمشید خورشید، خستگی داشته باشد، بلکه همه دوستان از وی به نیکی یاد می‌کنند.

- از نگاه کوشش و تلاش در بخش‌های علمی و فرهنگی نیز بایستی گفت که زنده‌یاد استاد جمشید خورشید یک انسان تلاشگر، دانا و دارای فرهنگ بلند بود و همه تلاش و کوشش وی در این راستا بود که جوانان

دیار ما به پایه‌های علوم و ارزش‌های فرهنگی مردم، آشنایی درست پیدا کنند و بنابراین جوانان را برای آموزش دانش و فراگرفتن ارزش‌های فرهنگی راهنمایی و تشویق می‌کرد.

- از نگاه داشتن ویژگی‌های رهبری خوب و مدیریت رفتار سازمانی نیز تا جایی که بنده آگاهی دارم، روان‌شاد استاد جمشید خورشید با مفاهیم مدیریت و رهبری به خوبی آشنا و از چند و چون آن آگاه بود و بی‌گمان، دیدگاهش این بود که در راستای آموزش و پرورش بهتر جوانان دیار ما از راهکارهای خوب مدیریت و روش‌های بهتر رهبری، بهره‌گیری شود.

- از نگاه دلسوزی به شهروندان به ویژه برای دانش‌آموزان و دانشجویان نیز باید نگاشت که داشتن حس دلسوزی و نگاه گرم و مهربان به دیگران به ویژه برای جوانان نیز یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های شخصیتی و منش فردی زنده‌یاد استاد جمشید خورشید بود که این ویژگی‌ها از گفتار، رفتار و کردار نیکش به خوبی آشکار و نمایان بود.

جا دارد بگویم در یکی از روزهایی که بنده تازه با روان‌شاد استاد جمشید خورشید آشنا شده بودم، زنده یاد استاد هدایت الله هدایت والی پیشین ولایت فاریاب با تماس تلفونی از بنده درخواست دوستانه کردند که بایستی جهت پیشرفت و گسترش کارها و برنامه‌های فرهنگی آموزشگاه آیدین فاریاب با استاد جمشید خورشید همکاری نزدیک و گسترده داشته باشم که بنده نیز خیلی دوستانه به زنده‌یاد جناب استاد هدایت پاسخ دادم که ریاست دفتر کمیسیون مستقل حقوق

بشر ولایت فاریاب آماده هر گونه همکاری با جناب استاد جمشید خورشید و دیگر شخصیت‌ها و استادان کارکن و همانند شان می‌باشد.

باید افزود که زنده‌یاد استاد جمشید خورشید هنگامی که مدیر و استاد مکتب آیدین فاریاب بود، به ریاست دفتر کمیسیون مستقل حقوق بشر ولایت فاریاب خیلی رفت و آمد می‌کرد و همچنان بنده نیز برخی اوقات جناب شان را در برخی برنامه‌های آموزشی حقوق بشر و حقوق شهروندی فراخوان می‌دادم و سپس نامبرده نیز با شادمانی و مهربانی فراوان در برنامه‌ها اشتراک نموده و دیدگاه‌های ارزشمند خویش را آزادانه و دلسوزانه بیان می‌کرد.

همچنان باید یادآور شد که روان‌شاد استاد جمشید خورشید، برخی هنگام برای بهره‌گیری از انترنت دفتر و به هدف در میان گذاشتن برخی مشوره‌ها ویا برای فراخوان بنده ویا دیگر همکاران ما به برنامه‌های علمی و فرهنگی مکتب آیدین فاریاب به دفتر کمیسیون مستقل حقوق بشر ولایت فاریاب می‌آمد.

گفتن دارد که روان‌شاد استاد جمشید خورشید یکی از جوانان دانشور و فرهنگی ولایت فاریاب و دارای اندیشه سبز و سازنده بود و همواره با داشتن آرزوی خدمت به هم‌میهنان خویش به ویژه جوانان دیار ما با کوشش و تلاش فراوان کارهای خود را در راستای بهره‌گیری بهتر جوانان از تازه‌ترین یافته‌های علمی و ارزش‌های فرهنگی انجام می‌داد.

پس از اینکه در بهار ۱۳۹۷ خورشیدی از ریاست دفتر کمیسیون مستقل حقوق بشر ولایت فاریاب به عنوان رئیس دفتر ساحوی ولایات حوزه شمال شرق کشور تبدیل و تعیین شدم نیز روابط زنده‌یاد استاد جمشید خورشید با بنده ادامه داشت

و گاه و ناگاهی با تماس تلفونی می‌گرفت و به ویژه در هنگام کار رسمی‌اش به عنوان رئیس ادارهٔ احصائیه و معلومات ولایت فاریاب در بارهٔ برخی موضوعات مدیریتی گفتگو نموده و درخواست مشورت می‌کرد.

بی‌گمان، شخصیت خوب و اندیشهٔ روشن و سازندهٔ زنده‌یاد استاد جمشید خورشید بزرگترین راهنما و الگو برای جوانان خوب و تلاشگر دیار ماست و بنابراین بایستی یکایک جوانان دانش‌آموز و دانش‌جویان سرزمین ما در راستای به دست آوردن تازه‌ترین یافته‌های علمی و فرهنگی تلاش نموده و همچنان برای رسیدن به زندگی بهتر از راه و روش نیک و رفتار درست و انسانی روان‌شاد استاد جمشید خورشید آگاهانه بیاموزند و پیوسته راه و روشش را رهنمود زندگی فردی و اجتماعی خویش سازند.

در پایان با پیش‌کش درودهای بی‌کرانه به روان پاک وی، بهتر است سخنان پراکندهٔ خویش در بارهٔ زنده‌یاد استاد جمشید خورشید را با این بیت زیبا و دلنشین لسان‌الغیب و شاعر شیرین‌سخن، حضرت حافظ بزرگ به پایان برسانم:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما / حافظ بزرگ

نام و یاد استاد جمشید خورشید پیوسته سبز و گرمی و جایگاهش بهشت‌برین باد!

سید حفیظ الله فطرت

جمشید خورشید شاعر، استاد و دوست فراموش‌نشده‌ی

در سال ۲۰۰۹، در دوران دانش‌آموزی خود در لیسه خصوصی آیدین فاریاب بودم که با استاد جمشید خورشید آشنا شدم. آن روزها که در صنف نهم می‌نشستم تنها به فکر گذراندن سال‌های متعلمی بودم. اما استاد خورشید همچون نوری تابان در مسیر زندگی‌ام ظاهر شد و دنیای تازه‌یی از علم، ادب و معنویت را به روی من گشود. او نه تنها معلم فزیک ما بود، بلکه روح بلند و تفکرات عمیقش ما را به سوی دنیای جدیدی از اندیشه و معنا هدایت می‌کرد. استاد خورشید همواره جلساتی برگزار می‌کرد که هدف آن تقویت معنویت و آگاهی درونی دانش‌آموزان بود. از آن زمان در کنار آموختن مضمون فزیک، روح و ذهن من نیز در پی جستجوی مفاهیم بزرگ‌تر زندگی و انسانیت بود.

چیزی که بیشتر از هر چیز بر من تأثیر گذاشت، تشویق‌های بی‌وقفه استاد برای پیگیری آرزوهای ادبی‌ام بود. اولین شعری که نوشتم، شاید از نظر فنی و ادبی نارس و خام بود، اما استاد خورشید با دقت و توجهی خاص به آن نگریست و نه تنها آن را اصلاح کرد، بلکه با اعتماد به نفس و محبت خاصی که داشت آن را در جریده آیدین فاریاب منتشر کرد. این اقدام برای من به معنای یک دنیای تازه بود؛ دنیایی که در آن شعر و ادبیات، زبان روح و اندیشه می‌شود. انتشار اولین شعرم در آن جریده، نه تنها یک دستاورد ادبی، بلکه یک گام بزرگ در مسیر رشد معنوی و ذهنی‌ام بود. این خاطره برای همیشه در قلبم حک شده است.

زمانی که در سال ۲۰۱۴ برای ادامه تحصیل به ترکیه رفتم، استاد جمشید خورشید نیز در همان سال در دانشگاه ایرجیس شهر قیصری دوره ماستری خود را می‌گذراند. این اتفاق همچنان به یادماندنی است. من و دوست عزیزم جمال‌الدین

صدرالدین اوغلی به دیدار استاد در قیصری رفتیم. در آن دیدار، او نه تنها در مورد تحصیلات و زندگی در ترکیه راهنمایی‌های بزرگی به من کرد، بلکه به عنوان تنها شاگردش که از طریق بورسیه دولتی ترکیه به این کشور آمده بودم احساس غرور و افتخار می‌کرد. استاد خورشید، در واقع، نه تنها یک معلم و استاد، بلکه یک راهنمای زندگی بود که با دقت و توجه خاصی به جزئیات زندگی‌ام می‌پرداخت.

آخرین باری که استاد را ملاقات کردم در سال ۲۰۲۰ بود. در آن زمان او در شهر میمنه مشغول کار دولتی بود. پس از بازگشتم از ترکیه به افغانستان با استاد ملاقات کردم. همانطور که همیشه بود با لبخندی گرم و پرمحبت ما را در دفتر کارش پذیرا شد. در آن ملاقات همراه با جمعی از دوستان و همکارانش از تجربیات زندگی، شعر و ادبیات صحبت کردیم و از مشکلات و امیدهای افغانستان گفتیم. استاد جمشید خورشید نه تنها یک معلم و شاعر برجسته بود، بلکه یک دوست واقعی بود که در همه لحظات زندگی با کلماتش در کنار ما حضور داشت.

یاد استاد جمشید خورشید همیشه در قلب من خواهد ماند، نه تنها به عنوان یک استاد بزرگ، بلکه به عنوان شاعری که با قلمش دنیای تازه‌یی به روی ما گشود، و به عنوان دوستی که در سخت‌ترین لحظات زندگی همواره در کنار ما بود. او به ما آموخت که شعر، علم و انسانیت در کنار هم می‌توانند دنیای بهتری بسازند.

خداوند روح پاکش را در آرامش ابدی قرار دهد و یادش همیشه در دل‌هایمان زنده بماند. استاد جمشید خورشید برای همیشه در دل ما خواهد بود.

حالا که خوشبختانه فرصت آن فرا رسیده تا مجموعه اشعار این شاعر نامراد جوان و فرهیخته حله چاپ یافته و خدمت دوستداران شعر و ادب گذاشته شود، لازم می‌دانم با کلمات ریخته و پراکنده به نکات ارزشمند این شعرها اشاره نمایم.

ویژگی‌های شعر استاد جمشید خورشید

استاد خورشید با بهره‌گیری از زبان پیچیده و استعاره‌های خاص با روش منحصر به فرد خودش در شعر فارسی وارد شده است و این روش می‌تواند او را از دیگر شاعران متمایز جلوه دهد. در اشعارش، استفاده از استعاره‌ها و تصاویری عاطفی و عمیق بسیار بارز است، به‌طوری که هر مصرع گویی از دل تجربه‌های شخصی و درونی او نشأت می‌گیرد. همچنین، با ترکیب سنت‌های شعر فارسی و نوآوری‌های خود شعری متفکرانه و عاطفی می‌سازد. استفاده از قالب‌های کلاسیک شعر فارسی، به‌ویژه در غزل، همراه با زبان خاص و استعاره‌های تازه باعث شده که شعر او همزمان با وفاداری به سنت‌های شعر فارسی، نوآورانه و در عین حال عمیق باشد. از این رو، اشعار او نه تنها از لحاظ زیبایی‌شناسی جذاب هستند، بلکه در سطوح معنایی و فلسفی نیز خواننده را به تأملاتی عمیق دعوت می‌کنند.

یکی از نمونه‌های برجسته از شعر این شاعر، مصرع «غنچه بخت مرا داغ فراوان به دل‌ست» است که بار عاطفی و تصویر عمیقی دارد. در این مصرع، شاعر از استعاره‌های غنی برای بیان درد و رنج‌های درونی خود بهره می‌برد. «غنچه بخت» به نوعی نماد امید و آرزوهای بسته است که به تدریج در مسیر زمان و تجربه‌های تلخ زندگی باز می‌شود. در کنار این استعاره، واژه «داغ فراوان» تصویر آشکار از رنج و اندوهی است که شاعر در دل دارد و این داغ همچنان در دل او شعله‌ور است.

مصرع بعدی، «تا که خون جگرم شوخ به پیمانه گرفت»، به‌طور نمادین نشان‌دهندهٔ حدّ و اندازهٔ رنج‌ها و فداکاری‌های شاعر است. «خون جگر» استعاره‌ای از دردهای عمیق و درونی است که تنها از دل کسانی برمی‌آید که در جستجوی حقیقت و وفاداری‌اند و این خون در پیمانه‌ها اندازه‌گیری می‌شود که می‌تواند بیانگر حجم و شدت رنج‌های او باشد. به‌طور کلی، این مصرع در عین بیان شدت احساسات درونی، به شکلی فنی و هنرمندانه تصویری بسیار ملموس و قابل درک از درد و

اندوه فردی می‌سازد که به شکلی درونی با مفاهیم انتزاعی و فلسفی زندگی دست و پنجه نرم می‌کند.

همچنین شعر «خط سرنوشت» حاکی از تفکر عمیق اوست. در اینجا به محدودیت‌های انسانی و بی‌عدالتی‌های اجتماعی پرداخته و احساس گمگشتگی در مسیر زندگی را به تصویر می‌کشد. استفاده از جملات نظیر «چه امیدی در این ماتم‌سرا از مهر و از الفت» و «چه کس چون یار و یاور شد» بیانگر تنهایی و بی‌پناهی فرد در دنیای پر از نیرنگ است.

در شعر نو نیز، استاد خورشید با استفاده از استعاره‌های خلاقانه و تصاویر پیچیده توانسته مفاهیم عمیق فلسفی و اجتماعی را به شکلی نو و متفاوت بیان کند. در اشعارش همچون «آزادی»، با به‌کارگیری نمادهایی چون «قناری در دام کریستال‌های سرد و ساکت شب»، به بحث‌هایی همچون رنج و تنهایی پرداخته و مخاطب را به تأمل و تفکر وادار می‌کند.

ترکیب احساسات فردی، نقد اجتماعی و نوآوری‌های زبانی باعث شده که استاد جمشید خورشید صدای خاص خود را در دنیای شعر فارسی پیدا کند و اشعارش از بسیاری جهات متمایز و اثرگذار باشند.

ظهیر احمد اوکنای خالقی

۲۰۲۵، ۳، ۱۵ / فرانکفورت

در ستایش خورشید

استاد جمشید خورشید مرد نیکو سیرتی بود. او کم حرف می زد، ولی حرف هایش دارای عمق بود. همیشه سخنی برای گفتن داشت. عطشی اندرون سینه اش پنهان بود. حسرتی داشت که از چشمانش به خوبی آشکار می گردید. او هیچ گاه از چیزی شکایت نمی کرد و به هر چیزی که داشت قانع بود. هیچ گاهی از تلاش و کوشش دست برنمی داشت و همیشه در پی دانش اندوزی و توسعه بینش فردی بود. صداقت، راستگویی، متانت، حفظ حرمت و عزت شاید مناسب ترین کلماتی باشند که می توان در تعریف از استاد خورشید بر زبان آورد.

او شعر می نوشت، خوب هم می نوشت، اما همیشه نزد خودش حفظ می کرد و به کسی نشان نمی داد. شاید من تنها کسی باشم که بیشترین شعر استاد خورشید را دیده و خوانده است.

من اولین شعر او را زمانی که صنف نهم مکتب بودم خواندم. بعد از اینکه درس های دانشگاهی را در هند تمام کردم و به زادگاهم شهر میمنه برگشتم، استاد خورشید نیز از قزاقستان بازگشته و در شفاخانه دولتی شهر میمنه من حیث مترجم زبان ترکی کار می کرد. پس از کوتاه مدتی هفته نامه آیدین را دوباره با همکاری هم فعال ساختیم و به نشر می رساندیم.

فرصت دیدارهای ما زیاد شده بود، روزانه و یا حد اقل در هفته دو سه بار باهم می دیدیم. هر بار که به دفتر کاری استاد می رفتم، با ختم کارهای هفته نامه شعر جدیدی از خودش را پرت می داد و بایک قلم خودکار پیش روی من می گذاشت

و از من می خواست که بخوانم و اگر موردی به نظرم خوب نرسید اصلاحش کنم. من که هم از لحاظ سن از استاد کوچک بودم و هم از لحاظ عدم تجربه و دانش کافی به خود جرأت نمی دادم که به شعر استاد دست بزنم، اما او خیلی دوستانه و با اصرار از من می خواست که نظر خودم را در مورد شعرش بیان کنم و در صورت لزوم اصلاحش نمایم.

اکنون که شادروان جمشید خورشید در میان ما نیست و در جهان دیگر مسکن گزیده است، تصمیم گرفتم اشعارش را که خود او در یک مجموعه گردآورده بود و یک نمونه آن نزد من وجود داشت به چاپ برسانم و به خدمت علاقه‌مندان و دوستداران شعر و ادب تقدیم نمایم.

اشعار استاد خورشید همانند خودش از متانت، صداقت کلام و زیبایی زیادی برخوردار است. او عشق و اشتیاق درونش را با چنان الفاظی به تصویر می کشد که گویی کلمات خود به حرف در می آیند و هم‌نوا با آن نغمه تنهایی را سر می دهند:

عشق من!

وقتی دل‌تنگ می شوند ثانیه‌ها

وقتی بغض می گیرد گلو

در لحظه خاموشی شب

پشت پنجره‌های غمگین

فقط برای تو

قافیه می‌بافم

فقط برای تو

شعرهای عاشقانه می نویسم

حس باهم بودن قلب او را چنان به لرزه در می آورد که پرنده گونه پرواز کردن و به تماشای یار نشستن را هوس می کند و از خواستن دست بر نمی دارد:

کاش دلم را پر و بال بود...

به سان پرنده بلند پرواز

در اولین طلوع صبح دم

در اوج آسمان قلب تو

پر می گشاد

و

در لابه لای درختان بلند کاج

پس از هر باران

به اشتیاق تماشای

رنگین کمان نگاه تو می نشست

او در هنگام دلتنگی و در نهایت تنهایی به عشق پناه می برد، از او یاری می جوید و حس درونش را با آن زنده نگه می دارد:

نیمه شب باران که می بارد

عطر نفس هایت

مرا

به آغوش می کشد

با نهایت دل تنگی

در مسیر لحظه ها

بی صدا

تو را فریاد می‌زنم

تنها چیزی که قلب او را به تپش وا می‌داشت و در هر حالتی زندگی را برایش زیبا می‌ساخت همانا عشق بود و محبت. می‌توانیم بگوییم که او با عشق زندگی کرد و به وسیلهٔ عشق انسان‌دوستی و محبت‌ورزی خویش را نسبت به هم‌نوعان خودش ابراز می‌نمود.

او وقتی از آزادی از یگانه‌ترین خواست حیات بشری حرف می‌زند نیز بیانش را با واژه‌ها و ترکیبات مهرآلود هم‌نوا می‌سازد و تصویری جذاب بجا می‌گذارد:

باران که می‌بارد

در کوچه باغ دهکده‌ام

یاد تو زنده می‌شود

دل او نه تنها با درد عشق می‌سوزد، بلکه به امید آزادی، خوشبختی، لبخند بر لبان مردم و پایان رنج، وحشت و اندوه شعله می‌زند و انبوهی از غم‌ها او را سخت می‌آزرد.

او در روزگاری به سر می‌برد که به سختی می‌توان امید مهر و الفت را از مردم داشت. دنیایی که او در آن قرار داشت پر بود از آشوب، فریب، جهالت و بی‌دادگری و بار این همه اعمال ناشایست بر دوشش سنگینی می‌کرد و با کلماتی حزین به افشاگری می‌پردازد:

چه امیدی در این ماتم سرا از مهر و از الفت
نمی دانم چه خواهد شد، کی خواهد باز داور شد

...

عجایب حالتی دارد کنون دنیای افسون گر
هزاران سر به پا افتاد و صدها پا افسر شد

...

ز دست نابرا درها دریغا یوسف کنعان
به زندان بلاها مبتلا بوده ست دانستم

به بازار وفا گرچه صداقت جنس کم پیدا است
مگر لفظش به هر لب آشنا بوده ست دانستم

او با عبارات ظریف و زیبا از اقبال ناگشوده اش و از حسرت روزهای نیکو سخن
می راند و داستان ناتمامی داشت که در دلش نقش بسته بود و نمی خواست کسی
به پیچ و خم آن پی ببرد.

شادروان خورشید نگاهی عجیبی نسبت به جهان ماحولش داشت. او می خواست
تمام انسان ها با عشق و الفت زندگی کنند، در جهان خوبی و انسانیت پیروز شود و
در این مورد او تغییر را از خود شروع کرده بود. در یک کلام او بدون شک با تمام
فضایل انسانی آراسته بود.

روحش شاد و مأوایش بهشت برین باد!

محبوب الله توران

۸ ثور ۱۴۰۴ هـ.ش / کابل

سوسن چلچراغ من

کاش دلم را پر و بال بود...
به سان پرنده بلند پرواز
در اولین طلوع صبح دم
در اوج آسمان قلب تو
پر می گشاد

و
در لابه لای درختان بلند کاج
پس از هر باران
به اشتیاق تماشای
رنگین کمان نگاه تو می نشست

عشق من!
وقتی دل تنگ می شوند ثانیه ها
وقتی بغض می گیرد گلو
در لحظه خاموشی شب
پشت پنجره های غمگین
فقط برای تو
قافیه می بافم

فقط برای تو
شعرهای عاشقانه می نویسم

بانوی من!
نیستی تا ببینی
چگونه صبحگاهان
عطر زنبق های تن تو
در لحظه پس از هر باران به تن من می پیچد
و فقط مشتاق تو می شوم

دوستت دارم عزیز من!
سوسن چلچراغ من!

در انتهای تلالو آفتاب
دل من با نگاه تو روشن است

خوب من!
بیا و دست هایت را به من بسپار
نگاهت را به من جاری کن و
زندگی بخش

خورشید هم کلام من!
این روزها دلم
سخت هوای تو دارد

قیصری، ترکیه - ۲۰۱۶

..... به همسر نازنینم دکتر مسعوده هدایت خورشید

اینجا تو نیستی

بانوی من!
اینجا تو نیستی
و تنها خاطرات تو
چون پرندۀ به دام افتاده
در انتهای اندوه شب
روی آیینۀ بغض گرفته خیالم
پر و بال می‌زند
و من
فقط دلتنگ توام

قیصری، ترکیه - ۲۰۱۶

..... به همسر نازنینم داکتر مسعوده هدایت خورشید

دلتنگی

نیمه شب باران که می بارد
عطر نفس هایت
مرا
به آغوش می کشد
با نهایت دلتنگی
در مسیر لحظه ها
بی صدا
تو را فریاد می زنم

قیصری، ترکیه - ۲۰۱۶

..... به همسر نازنینم داکتر مسعوده هدایت خورشید

آزادی

باران که می بارد
در کوچه باغ دهکده ام
یاد تو زنده می شود

از پس پرده لرزان
از کنار شیشه بغض گرفته پنجره
خوب می بینم
خورشید

از بیم شب تاریک
در پشت ابرهای ولگرد پنهان می شود

برگ درختان پربار
از بیم پاییز
در نهایت تیره گی شب
گم می شود

آسمان خیلی خسته و غمگین
بادها خیلی سرکش و بیم ناک

قناری

در دام کرسنال‌های سرد و ساکت شب

گیر می‌ماند

آه!...

چگونه

و با کدام واژه فریاد زخم

دردی ست ناپایان

سکوت حکم می‌راند

دل‌م برایت خیلی تنگ است

آه!... آزادی

قیصری، ترکیه - ۲۰۱۵

به امید خوشبختی

آه!

چه حس غریبی
چه روزگار دردناکی
چه شب درازی

در شهر کهنه، غمناک
کسی به دیگری نیندیشید
در این جاده‌های پر ازدحام
کسی درد دیگری را حس نکرد
کسی راز ناله‌های ترنم غم‌انگیز
پرندۀ بال شکسته را
در اعماق شب تار
پی نبرد

کسی نفیر اندوهگین دریا را
پیوسته با اندوه باران شب
که از سنگلاخ‌ها می‌گذشت، نشنید

چشمانم خیره
در تلاطم موج‌های بیم‌ناک اقیانوس
چگونه

قایق زندگی‌ام را
به سوی ساحل اندوه پاییز
حمل می‌کردند

در من دردی بود
به پیمانه کوه،
به پیمانه اقیانوس،
به پیمانه آفتاب،
«باد و هوا که در اندیشه‌اند، چرا انسان نیستند»

در نهایت تیره گی شب،
از زخم‌های من سخن بگویند
از فراز ایرجیس
به ساکنان شهر
درد بزرگم را فریاد زنند

به نسلی که نیامده هنوز
از دردهای من حکایت کنند
در ازدحام پر هیاهوی شهر
پیکرم خسته و افسرده است
بی کسم

خدایا!

دست مرا بگیر و ببر
همچون ققنوس‌ها
به اوج قله‌های امید و آرزو
به اوج کهکشان
به اوج جاویدانگی‌ها
به من از جنس
آیینۀ رویاهای شیرینم
چنان حسی بخش که
قله‌های بلند قامت خوشبختی را فتح نمایم

قیصری، ترکیه - ۲۰۱۵/۰۳/۳۱

..... به خواهرم لاله گل الهامی

وقتی لبخند می‌زنی

قطاری از مقابلم می‌گذرد
تصویر ترا به تماشا می‌نشینم

وقتی لبخند می‌زنی
هوا بارانی می‌شود
شاخه وجودم جوانه می‌زند

دست تکان می‌دهی
ابرها به تکه‌یی از آسمان بوسه می‌زنند
رودها جاری می‌شوند
و آهنگی از تو زمزمه می‌کنند

کبوترها صف می‌بندند
کوچه به کوچه
شهر به شهر
تصویر ترا
تزئین می‌کنند

ماه را خوب می دانم
به نشان انگشتان تو
از خانه اش به آسمان بالا می آید
و سر به تعظیم می آورد

ای کوه
ای نور
ای منشور
و ای باران
دشت و مرغزاران را نوازش کن
طبیعت با نگاه تو رنگین می شود

میمنه - ۱۳۹۷، ۰۹، ۱۲

..... به همسر نازنینم داکتر مسعوده هدایت خورشید

تنهایی

سکوت می شکند
در رقص
شگوفه های گیلان

میمنه - ۱۳۹۷، ۹، ۱۰

خاطرات

باران بوسه می زند
به پنجره
در پهنای خاطره ها

میمنه - ۱۳۹۷، ۹، ۱۰

پژواک

پژواک زنگوله‌ها
در کوه می‌پیچد
چه خوش خرامیده باران

میمنه - ۱۳۹۷، ۹، ۱۰

طلسم شب

سپیده دم می‌شود
می‌شکند طلسم شب
آنگاه قدم می‌گذاری به کلبهٔ حزین من

میمنه - ۱۳۹۷، ۱، ۹

روزگار

دریا همچون نور
شتابان در سنگلاخ روزگار
و زمستان در کمینگاه

میمنه - ۱۳۹۷، ۹، ۲

گنجشکان

جیک جیک، جیک
قافیه می‌بافند گنجشکان
روی شگوفه‌ها
در اولین طلوع صبحدم

میمنه - ۱۳۹۷، ۹، ۱

امید

پرنده

گیر افتاده در کرستال‌های سرد
بهار تا پایان چندین شب

میمنه - ۱۳۹۷، ۳، ۹

سیاه و سفید

با جنگل‌های سرد و وحشتناک
عمق خیابان‌های غبار آلود
خوب آشنایم

ای طلسم‌های خون آلود
روزگاران وحشت و اندوه
رهایم کنید
شما را

از دفتر ورق خورده‌ی خاطراتم پاک نموده‌ام

من لبخندی می‌خواهم
بی‌دریغ
از جنس مهربانی

عشق و آشتی،
صلح و امید،
از پشت تاریکی‌ها به در آیید

تنهایی

در نهایت سکوت شب‌ها
چشم‌ها به افق می‌نگرند
در انزوا یکی سایه و یکی من
دل پر ز حسرت و غمگین
حیران و افسرده‌ام

در گوشه‌یی از غربت
با سیلابی از اشک
بی‌همنوا و بی‌هم‌نشین
در ژرفای جدایی سخت می‌سوزم

در انزوا
همدم سکوت
در انزوا یکی سایه و یکی من

عطر خاطرات تو

باران که می بارد
خاطرات تو زنده می شود
لبخندهای ناز تو

سحرگاهان با طلوع خورشید
آواز قناری ها
چهچه گنجشکان
پیوسته با باد

از میان گندمزاران می گذرند
به کوچه و پس کوچه های شهر پر می زنند
پیامی از تو برای من می رسانند

خاطرات باهم بودن ما
در من دوباره زنده می شوند
من با خاطرات تو زنده ام

عصر شکسته

صدای شکسته باران
صدای شکسته آسمان
پیام شکستن زمان را ترانه می کند

زمانه
رنگ دیگری دارد
به سان رنگ پاییزی
از گلوی مظلومی
فریادها جاری ست
روح خود را
اندرون توفان های پر تلاطم
گم کرده و
گوش زمانه همچنان
میان ماورا و مادون صوت قرار دارد
در محیط کاملاً سخت برخورد می کند

به سوی آسمان‌های دور
به سوی دیدگاه‌های بی‌انتها
منعکس می‌شود

بیچاره!

دیگر چه سان

و

به کجا

پناه خواهی برد؟

این عصر

عصر شکسته است

عصر پر اضطراب

عصر اتم

سوغ یار

بامداد امروز هوای دیگری دارد
همه جا را
کابوس حکم می‌راند
هوای اتاق سرد و متروک
یخ‌ها هنوز روی خورشید باقی‌ست
چکاوکان در ماتم گل‌ها نشسته و
پرنده‌گان
در کنار سکوت پناه برده‌اند
ماهیان زیبا
در قعر دریاها فرو رفته‌اند
در تخت خوابت دیگر تو نیستی
دگر رایحه‌ تو در فضای اتاقم پر نمی‌زند
دگر خورشید برای من مرده است
زمزمه چکاوکان و پرندگان برایم مفهومی ندارد

از رقص ماهیان دیگر خبری نیست
بی تو
دیگر چیزی برایم نمانده است
عشق من، علاقه من، حس من...

استانبول - ۲۰۱۱

به انتظار تو

واژه‌های پراکنده
همچون گل یاس
به انتظار تو
در لبانم می‌خشکیدند

کوه ایرجیس
به اشتیاق دیدار تو
بی‌صبرانه
برف‌های یخ بسته‌اش را آب می‌کرد
اما تو نمی‌آمدی

دلم تنگ می‌شد
در درون قفس سینه
چون مرغ بسمل می‌تپید
چشمانم را به در و پنجره می‌دوختم
با اشتیاق چشم به راه تو

به حصار می‌رفتم
تو نبودی
نگاهانم در جستجوی تو می‌شدند
تو نمی‌آمدی

دو فنجان چای می‌گرفتم
یکی برای تو
می‌دانستم شکلات پسته‌یی را دوست داشتی
برایت شکلات می‌گرفتم
صندلی مقابلم را
برای تو خالی می‌گذاشتم
صبورانه انتظار آمدن تو را می‌کشیدم

فنجان چای
آهسته آهسته در حلقهٔ انگشتانم سرد می‌شد
شکلات در کف دستم آب می‌گردید
اما تو نمی‌آمدی
من تنها بودم
حصار تنها و تنهاتر

خط سرنوشت

به خط سرنوشت ما قدر سرسام آور شد
به زنجیری بیپچید و دلم مفقود باور شد

چه امیدی در این ماتم سرا از مهر و از الفت
نمی دانم چه خواهد شد، کی خواهد باز داور شد

عجب سوداست در عالم کنون از روی نامردی
جهالت با غم و اندوه ز نیرنگی برادر شد

بیا کوچیم از این شهر و بیا رخت سفر بندیم
نمی دانم برای ما چه کس چون یار و یاور شد

عجایب حالتی دارد کنون دنیای افسون گر
هزاران سر به پا افتاد و صدها پا افسر شد

غلام زر خرید

سراپا فطرت یوسف حیا بوده‌ست دانستم
ولی فکر زلیخا نابجا بوده‌ست دانستم

ز دست نابراذرها دریغا یوسف کنعان
به زندان بلاها مبتلا بوده‌ست دانستم

به بازار وفا گرچه صداقت جنس کم پیداست
مگر لفظش به هر لب آشنا بوده‌ست دانستم

خوشا آن کس که می‌پوید ره حق و حقیقت را
که رفتن در ره دیگر خطا بوده‌ست دانستم

کج‌اندیشی و بی‌راهی ره مقصود را سد است
به منزل‌ها رسیدن از وفا بوده‌ست دانستم

جوانمردی و پاکی را ز خورشید جهان آموز
که نورش بی‌دریغ و رهنما بوده‌ست دانستم

اشک شمع

آشفته‌تر از مجنون حال من شیدا بود
چون در دل من عشق آن مهوش زیبا بود

چون بلبل شوریده در باغ جمال او
صد ناله نمودم سر او بی‌خبر از ما بود

از بس که ز هجرانش از دیده سرشکم ریخت
اشک من و اشک شمع پیوسته به دریا بود

مهمان عزیز دل یاد او بود هر شب
شایسته یاد او تنها دل شیدا بود

از کیف نگاه او مستانه و مخمورم
من وامق او بودم او بهر من عذرا بود

خورشید سپهر من بس نور به دل بخشید
نور رخ زیبایش از بس که دل آرا بود

حسرت روز نیکو

کودکی مست و نگاهش ره بیگانه گرفت
چه قیامت شد و دل ز عاشق دیوانه گرفت

غنچه بخت مرا داغ فراوان به دل ست
تا که خون جگرم شوخ به پیمانه گرفت

حسرت روز نکو را چه خورد دل که غمش
به بر آرزو بنشست و از آن خانه گرفت

یاد آن روز که دل رفت و هوای تو نمود
وانگه از غایت شوخی به زولانه گرفت

به جز از ماه کی داند قصه خورشید مرا
وه چه سان عشق شد و مذهب پروانه گرفت

ذره

در خیالم چهرهٔ جانان نمایان می‌شود
دل به خود می‌بالد و چون غنچه خندان می‌شود

گر نگاه چشم مستش را به یادم آورم
درد هجرانش به جانم زود درمان می‌شود

قامتش شمشاد و باغ حسن او سرسبز باد
گلشن جانم ز فیضش پر ز باران می‌شود

گرچه هستم تک‌درختی دور از آب امید
سبز می‌گردم اگر او چون بهاران می‌شود

من گرفتار کمال حسن آن مه پیکرم
از فراقش دیده گریان، قلب بریان می‌شود

یک نفس بی او مبادا زندگانی کاشکی
بی‌رخش دنیای من تاریک و ویران می‌شود

عشق و اخلاص و توکل سوی مقصد می برد
ذره دامن گیر آن خورشید تابان می شود

سپیده

جای به دل گرفته‌یی ای که تویی بهار من
بی تو چه سان به سر برد این دل سوگوار من
گرچه بهار آورد شور و نشاط زندگی
بی تو بهار ماتم و شعله کشد شرار من
سیر گل و چمن بسی بی تو نبخشم فرح
سرور من، عزیز من، دلبر گل‌عذار من
شب همه شب به یاد تو گریه چنان کنم بُتا
خون دلم به رخ کشد دیده اشکبار من
نور دو دیده‌ام تویی، صبح و سپیده‌ام تویی
آنکه گزیده‌ام تویی، صاحب اختیار من

عواطف بهاری

صد سخن از گردش شمس و قمر دارد بهار

صد پیام از رویش هر برگ و بر دارد بهار

آفتابش دلکش ست و بادهایش دلپذیر

کوکب تابنده هر شام و سحر دارد بهار

چون شقایق با لسان حال گوید در چمن

بر من و ما صد نشان و صد خبر دارد بهار

هان مشو مغرور زیبایی در ایام شباب

غنچه نا بشگفته بنگر چون گذر دارد بهار

در فضای صلح میهن خدمت یاران نمای

ذره‌بی تا بر دل و جانت اثر دارد بهار

پرتو حسن

زنده باشی ای صنم چون ساز و سامانم تویی
در بساط زندگی امید و ارمانم تویی

جان کنم قربان ناز و عشوه‌های دلکشت
در نظرگاه خیالم ماه تابانم تویی

تا جهان است ای پریو باد اقبال بلند
هر کجا در هر مکان چون بحث و عنوانم تویی

می‌کنم وصف گلستان جمالت صبح و شام
چون مرا در زندگی هم جان و جانانم تویی

وه دلم از پرتو حسنت منور می‌شود
می‌سزد گویم اگر خورشید تابانم تویی

رویش گل

آمده فصل بهاران شادمانی‌ها کنید
همچو بلبل در چمن‌ها نغمه خوانی‌ها کنید

در بهاران رویش گل‌ها به دل کیف‌آور است
شاعران از رویش گل ترجمانی‌ها کنید

گل که می‌روید چه می‌گوید، چه پیغام آورد
در جواب این سخن بس مهربانی‌ها کنید

من همی گویم که گل مهمان چند روزه‌ست بس
دم غنیمت بشمیرید و شادمانی‌ها کنید

قدر همدیگر بدانید، دوستی قایم کنید
همچو خورشید در چمن پرتو فشانی‌ها کنید



بیوگرافی شادروان جمشید خورشید

جمشید خورشید فاریابی فرزند عنایت الله در یک خانواده متدین و روشن فکر در شهر میمنه پا به جهان هستی نهاد.

وی تعلیمات ابتدایی را در زادگاهش (شهر میمنه) و دوره یسه را در لیسه افغان-تورک شهر شبرغان به پایان رسانید و در سال ۱۳۸۴ ه.ش شامل امتحان کانکور گردیده و به دانشکده ساینس دانشگاه کابل راه یافت و بعد در سال ۱۳۸۷ ه.ش از دانشکده متذکره فارغ التحصیل گردید.

بعد از اتمام تحصیل، شادروان خورشید مدتی به صفت مدیر آموزشگاه عالی آیدین فاریاب و همچنان پس از تأسیس لیسه خصوصی آیدین فاریاب به صفت استاد مضمون فزیک و معاون آن لیسه ایفای وظیفه نمود. وی در سال ۱۳۹۱ ه.ش به منظور ادامه تحصیلات خود در مقطع فوق لیسانس (ماستری) شامل دانشکده اداره و اقتصاد دانشگاه ایرجیس شهر قیصری کشور ترکیه گردیده و در سال ۱۳۹۵ ه.ش از دانشگاه متذکره با درجه عالی از مقطع فوق لیسانس فارغ گردید.

موصوف پس از فارغ التحصیلی از مقطع فوق لیسانس به مدت دو سال در کشور قزاقستان به فعالیت های تجاری

پرداخت و پس از آن به وطن خود برگشت و به مدت اضافه‌تر از یک سال به حیث مترجم زبان ترکی در شفاخانه دولتی شهر میمنه و همچنان به حیث نماینده مجتمع جامعه مدنی افغانستان (مجما) در فاریاب وظیفه اجرا نمود. محترم خورشید، در سال ۱۳۹۸ ه.ش از طریق رقابت آزاد به صفت رئیس اداره احصائیه و معلومات ولایت فاریاب مقرر گردید که تا پایان حیات به وظیفه مقدس خویش ادامه می‌داد.

جمشید خورشید جوان سرشار از اخلاق و احساس وطن‌دوستی، مردم‌دوستی و ایمان بود که در چوکات مکتب جوانان زیادی را با اندیشه عشق به وطن و مردم‌دوستی تربیت نمود که بسیاری از آن‌ها مصدر خدمات ارزنده به جامعه رنج‌دیده خود گردیده‌اند.

او از آوان نوجوانی علاقه وافر به ادبیات و مسایل فرهنگی داشت که از نمونه فعالیت‌های ادبی و فرهنگی موصوف مدیریت جریده و هفته‌نامه آیدین فاریاب را می‌توان نام برد. از شادروان جمشید خورشید مقالات زیادی در عرصه‌های ادبیات، فرهنگ و مدیریت در جراید مختلف داخلی، جمهوری ترکیه و کشور هندوستان به چاپ رسیده و همچنان از وی یک مجموعه شعری به یادگار مانده که خدمت دوستداران شعر و ادب پیش‌کش می‌گردد.

جمشید خورشید متأهل بود و ثمره ازدواج آن یک دختر می‌باشد.

شادروان خورشید به تاریخ ۲ دلو سال ۱۴۰۰ ه.ش در اثر یک حادثه ترافیکی در شاهراه نمبر یک میمنه - اندخوی در ساحه جنگل جان به جان آفرین تسلیم نمود و دار فانی را وداع گفت.

یادش گرامی و مأوایش بهشت برین باد!